



دلایل بومی نشدن علوم انسانی در کشور/ نظریه پردازی در علوم زیربنایی نداشته ایم

یک استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب قم براین باور است که نداشتن نظریه پردازی در علوم انسانی زیر بنایی مانع بومی شدن علوم انسانی در کشور شده است.

یک استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب قم براین باور است که نداشتن نظریه پردازی در علوم انسانی زیر بنایی مانع بومی شدن علوم انسانی در کشور شده است.

دکتر حسن قنبری استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب قم در مورد اینکه چرا علوم انسانی در جامعه ما کمتر به مسائل مبتلا به مردم می پردازد به خبرنگار مهر گفت: علوم انسانی را به دودسته می توان تقسیم کرد. یکی علوم انسانی ای که اسمش را زیربنایی می گذارم مانند فلسفه و شاخه های مختلف آن که به پرسشهای اساسی بشر پاسخ می دهند که انواع و اقسام فلسفه ها به خصوص در دوره مدرن در غرب بسیار رشد کردند که کاملاً هم در زندگی روزمره مردمشان مؤثر هستند.

وی افزود: تأثیر آن هم به این صورت است که همان چیزی را که ما اسم آن را نظریه پردازی می گذاریم اتفاق افتاده است. نظریه پردازی می آید در حوزه های عملی اجرایی می شود. ولی در جامعه ما این اتفاق نمی افتد. یعنی فلسفه و شاخه های مختلف آن هیچ تأثیر ملموسی در زندگی روزمره ما ندارند.

این محقق و پژوهشگر حوزه فلسفه اظهارداشت: دلیل آن هم این است که ما یک جامعه کاملاً دینی هستیم. یعنی در جامعه دینی مبانی ای که قرار است علوم فلسفی به آنها بپردازد آن مبانی را دین تعریف کرده است یعنی آن مبانی تصویب و تعیین شده اند البته آنجا هم جای نظریه پردازی وجود دارد. ولی بر مبنای قرائت رسمی ای که در کشور ما حداقل در 30، 40 سال اخیر در حوزه سیاست و اجتماع (فلسفه سیاسی و فلسفه اجتماعی) وجود داشته است اینها به نظر کسانی که طرفدار قرائت رسمی هستند این نظریه پردازی ها انجام گرفته است یعنی حرف آخر زده شده و وقتی حرف آخر زده شده دلیلی ندارد که رشته های مختلف فلسفی بیایند اینجا ورود پیدا کنند و نظریه بدهند.

وی با تأکید بر اینکه، لذا هیچ حرکتی انجام نمی گیرد گفت: بنابراین موجب انزوای اینگونه علوم می شوند. برای مثال فلسفه سیاسی یا فلسفه اجتماعی در دانشگاه های ما مورد تدریس قرار می گیرند اما در حوزه اجتماع نیستند برای اینکه طبق قرائت رسمی، حرف آخر خیلی پیش از این سالها زده شده و حالا دیگر نیازی به این علوم نیست. اینها یکدسته از علوم انسانی هستند که مهمتر از دسته دوم هم که اقتصاد و روانشناسی و جامعه شناسی و مباحث اینچنینی هستند می باشند که اینها هم در جوامع غربی خیلی مهم هستند.

یک استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب تصریح کرد: وقتی که در بخش اول نظریه پردازی نمی شود در بخش دوم هم به تبع آن هیچ تحرکی انجام نمی گیرد. اینجا دیگر ما مصرف کننده هستیم و یک معضلی که داریم در بخش اول در علوم فلسفی نظریه پردازی نداریم. در بخش دوم دیگر برای اینکه نظریه پردازی نداریم یک تعارض به وجود می آید. طبق قرائت رسمی ما در بخش اول نباید کاری انجام بدهیم لذا در بخش دوم هم تلاش می کنند یک چیزهایی در سنت اسلامی پیدا کنند برای مثال اقتصاد اسلامی، می گویند ما در مبانی و متون خودمان علم اقتصاد را داریم اما پس از گذشت 30، 40 سال هنوز هیچ تصویر روشنی از اقتصاد اسلامی نداشته ایم. به خاطر اینکه آنجا در بخش اول هیچ نظریه پردازی ای نکرده ایم.

این محقق و پژوهشگر حوزه فرهنگ اظهارداشت: در این بخش دسته دوم، کسانی هستند که نگاهشان به غرب است به خصوص غربی ها هم روی این بخش دوم خیلی تأکید دارند این علوم کاملاً تجربی است شیوه های اقتصاد، روانشناسی، جامعه شناسی کاملاً تجربی است مثل بقیه علوم. لذا کسانی که نگاه دومی دارند می گویند آنجا این علوم وجود دارد همانطوری که قبل از انقلاب آنها را گرفتیم مصرف کردیم تئوری های اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، امروز هم گرفته و مصرف می کنیم. بنابراین اینجا هم ما کاملاً مصرف کننده می شویم. لذا باز هم انزوا و کناره گیری است یا تکرار است تکرار همان حرف هایی که آنطرف است.

استاد گروه فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب درباره بومی کردن علوم انسانی هم گفت: بومی شدن هم کاملاً در همین راستا قابل پاسخ است. وقتی نمی توانیم در علوم فلسفی که علوم زیربنایی است نظریه پردازی کنیم بنابراین در بخش دوم علوم مصرفی تجربی انسانی هیچ حرفی برای گفتن نداریم. لذا حرف بومی شدن را می زنیم که فقط حرفش است. در چند سال اخیر خیلی از بومی سازی صحبت کرده ایم فرض می کنیم در همین حوزه اقتصاد اسلامی که اتفاقاً مباحثش خیلی روشنتر از سایر رشته ها است برای مثال در روان شناسی شاید مشکل داریم که در متون یا سنت مان چیزی پیدا کنیم ولی در اقتصاد این مشکل را نداریم؛ اما با این وجود هیچ اتفاقی در اقتصاد نیافتاده است. وقتی می گوئیم اصولش را داریم در سنت و متون مان وجود دارد حتی در این 3، 4 سال اخیر هم که خیلی تلاش شده و دانشگاه های ما روی بومی سازی کار کرده اند ولی نتوانسته اند کاری کنند. همه اینها دلیلش برگشت به مبانی فلسفی این علوم است که در بخش اول صحبت کردم.

این محقق و پژوهشگر حوزه فلسفه یادآورشد: اگر آنجا اتفاق اساسی و مهمی نیافتد ما فقط داریم همان حرف های وارداتی را تکثیر و توضیح می دهیم و یک عده ای هم شعار می دهند که ما همه چیز حتی بهترش را داریم. این تعارض همینطور ادامه پیدا می کند و پروژه بومی سازی به نتیجه ای نمی رسد.

این محقق و پژوهشگر حوزه فلسفه در مورد اینکه چگونه می توان علوم انسانی را با مسائل روز جامعه مرتبط کرد هم بیان کرد:

باز هم می توانم از پاسخ سوال اول در بیاورم که چگونه می توانیم ارتباط پیدا کنیم با بازگشت به مبانی اساسی در علوم فلسفی می توانیم ارتباط پیدا کنیم. یعنی باید در حوزه جهان بینی، مبانی نظری، وجود شناسی، معرفت شناسی مان این علوم اساسی فلسفی که شاخه های مختلف علوم فلسفی را تشکیل می دهند در اینجاها مبنا سازی کنیم. یعنی فکر نکنیم که برای اینکه متدین به دین اسلام هستیم و در متون دینی و سنت ما حرف آخر زده شده، دیگر نباید هیچ کاری کنیم، اگر اینطوری فکر کنیم هیچ کار نمی توانیم کنیم. باید به این سمت و سو برویم که به هر حال این قرائت رسمی باید بپذیرد که اینجوری نیست. بشر، جامعه، انسان پیوسته در حال تغییر است و این تغییرات انکار نشدنی است همان چیزی که ما در اصطلاح اسلامی اسمش را اجتهاد می گذاریم. منتها به معنای جدیدش، یعنی جوری باید علوم انسانی را روز آمد کنیم که نه فقط روبناها و مبادی و امور مصرفی این علوم را به علوم روز تبدیل کنیم بلکه باید در مبانی فلسفی مان نیز پیوسته این تغییرات و تحولات را ایجاد کنیم. قنبری افزود: آنجا باید علوم انسانی را به علم روز تبدیل کنیم در مبانی زیربنایی فلسفی می شود روز آمد کرد نه در امور جاریه. اگر این اتفاق بیفتد می شود علوم انسانی را به روز کرد و وارد جامعه اش نمود. یا روی آن کار کرد و با زندگی عملی مردم مرتبطش کرد.

این نویسنده و محقق در مورد اینکه آیا علوم انسانی مانند علوم ریاضی و فنی اصول ثابتی دارند یا باید آنها را بومی دید هم عنوان کرد: علوم انسانی شاخه ها و رشته های مختلفی دارد که با هم تفاوت دارند. برخی از علوم انسانی هستند که به نگاه انسان به جهان بر می گردند یعنی می خواهند ببینند که نگاهی که انسان به جهان دارد چه نگاهی است. برای مثال یک نگاه هزارسال پیش بوده و یک نگاه دو هزار سال پیش. به این دلیل هم یک جورایی می شود اسمش را علوم انسانی گذاشت نه حالا آن چیزی که رایج است علوم که به ذات و سرشت انسان بر می گردد یکسری علوم نا نوشته. بالاخره تعریفی که از انسان ارائه می شود یک امور ثابتی ایی در آن وجود دارد در عین حال بسیاری از مؤلفه ها و تعاریفی که از انسان ارائه می شود بسیاری از مؤلفه هایش کاملاً می توانند در حال تغییر و تحول باشند.

استاد فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب تصریح کرد: یک جورایی باید بین آن عوامل و پارامترهای ثابت که در تعریف انسان وجود دارد با پارامترهای متغیر یک وفاق و سازگاری ایجاد کرد. درواقع این مسئله همان بحث نظریه پردازی است که در پاسخ به سؤال اولتان دادم. اینجا جایش است. بنابراین نمی شود گفت که علوم انسانی عیناً مثل علوم تجربی است و نمی شود گفت که اینها یک امور بسیار ثابتی هستند که هیچ تغییری نمی کنند. یک جورایی باید بین ثابت و متغیر، بحث نظریه پردازی را جمع کرد که نیاز به کار و بحث کارشناسان دارد. برای مثال اینکه بگوییم فلان علوم انسانی بومی می شود یا نمی شود باید به آن بخش نظری برگشت.